

منوچهری

ابوالنجم احمد فرزند قوص فرزند احمد دامغانی از جمله شعرای طراز اول تاجیک تبار آریان ، در نیمه اول قرن پنجم هجریست ، در سال (432 هـ.ق.) وفات نمود. دولتشاه مولد او را بلخ دانسته . (1)

منوچهری بر ادب عربی و اشعار شاعران عرب و بر احوال و آثار شاعران فارسی احاطه داشت و نیز بر علوم دینی و ادبی واقف بود او خود بعلمی که در آنها تبحر داشت اشاره صریح دارد:

من بدانم علم طبّ و علم دین و علم نحو
تو ندانی دال و ذال و راء و زاء و سین و شین

وسعت شناخت علمی و ادبی - تاریخی منوچهری از داشته های معرفتی عصرش نمود بزرگی وی را برجسته تر می سازد . با این شایستگی او در دربار سلطان مسعود غزنوی (426 هـ.ق.) چندان منزلت یافت که محسود اقران قرار گرفت و در قصیده بی مقام و منزلتش را چنین به تصویر می گیرد :

حاسدان بر من حسد کردند و من فردم چنین
داد مظلومان بده ای عزّ میر مؤمنین

منوچهری شاعری است لطیف طبع و شیرین سخن با حفظ قوی و ذوق سرشار از عشق و محبت به مناظر طبیعت . (2)

همه کس کمان رنگین قوس قزح را دیده و کم و بیش آن را ستوده است . ولی کدام کس توانسته آنرا همچون استاد منوچهری شاعرانه و استاد پسند در قالب کوتاه ترین عبارت ، لطیف و زیبا بیان کند و بسراید:

بامدادان برهوا قوس قزح
بـرمثال دامتن شاهنشهی
پنج دیبای ملون بر تنش
بـازجسته دامن هر دیهی

همچنان طلوع خورشید را از عقب کوه با مهارت خاص نقش خواطر سازد و بگوید:

سرالبرز زد قرص خورشید
چو خون آلود دزدی سر ز ممکن
بکـردار چـراغ نیم مرده
که هر ساعت فزون گرددش روغن(3)

منوچهری، شعر فارسی سبک خراسانی را به کمال رسانید و به اظهار علم و فضل در شعر اصرار داشت و از اینرو نام بسیاری از شاعران فارسی و تازی را در اشعار خود آورده و لغات و اصطلاحات مهجور عربی را استعمال کرده

است. اما هیچ یکی از اینها از جذابیت شعر او نکاسته است. تشبیهات وی بدیع و زیباست. وی ظاهراً مبتکر «مسمط» است. دیوان او مکرر بطبع رسیده است و قریب سه هزار بیت دارد.

از اشعار اوست :

آمد نروز ماه با گل سوری به هم
باده سوری بگير بر گل سوری بچم

آمد نروز و هم از بامداد
آمدنش فرخ و فرخنده باد
باز جهان خرم و خوب ایستاد
مرد زمستان و بهاران بزاد
زابر سیه روی سمن بوی راد
گیتی گردید چو دار القرار

روی گل سرخ بیاراستند
زلفک شمشاد بپیراستند
کبکان بر کوه بتک خاستند
بلبلکان زیر و ستا خواستند
فاختگان همبر بنشاستند
نای زنان بر سر شاخ چنار

لاله بشمشاد بر آمیختند
ژاله بگلزار در آویختند
برسرآن مشک فروبیختند
وز بر این درّ فرو ریختند
نقش و تمائیل برانگیختند
از دل خاک و دورخ کوهسار

قمریکان نای بیاموختند
صاقلکان مشک تبت سوختند
زردگلان شمع برافروختند
سرخ گلان یاقوت اندوختند
سرو بنان جامه نو دوختند
زینسوو زآنسو بلب جویبار

طوطیکان برگلکان تاختند
آهوکان گوش بر افراختند
گورخران میمنه ها ساختند
زاغان گلزار بپرداختند
بیدلکان جان و روان باختند
با ترکان چگل و قندهار(4)

شاد باشید که جشن مهرگان آمد
بانگ و آوای درآی کاروان آمد
کاروان مهرگان از خیزران آمد
یا ز اقصای بلاد چینیان آمد
نه از این آمد، بالله نه از آن آمد
که ز فردوس برین وز آسمان آمد
مهرگان آمد، هان در بگشاییدش
اندر آرید و تواضع بنماییدش
از میان راه اندر برباییدش
بنشانند و به لب خسرو بخاییدش
خوب دارید و فراوان بستاییدش
هرزمان خدمت لختی بیفزاییدش

شبی گیسو فروهشته بدامن
پلاسین معجر و قیرینه گرز
به کردار زنی زنگی که هر شب
بزاید کودک بلغاری آن زن
کنون شویش بمرد و گشت فرتوت
وز آن فرزند زادن شد سترون
شبی چون چاه بیژن تنگ و تاریک
چو بیژن در میان چاه او من
همی برگشت گرد قطب جدی
چو گرد بابزن مرغ مسمن
بنات النعش گرد او همی گشت
چو اندر دست مرد چپ فلاخن
دم عقرب بتابید از سر کوه
چنان چون چشم شاهین از نشیمن ...

هنگام بهار است و جهان چون بت فرخار
خیز ای بت فرخار، بیار آن گل بی خار
در سایه گل باید خوردن می چون گل
تا بلبل قوّالت برخوانند اشعار

تا ابر کند می را با باران ممزوج
تا باد به می درفکند مشک به خروار

آن قطره باران بین از ابر چکیده
گشته سر هر برگ از آن قطره گهربار

آن قطره باران که فرو بارد شبگیر
برطرف چمن بر دو رخ سرخ گل نار

و آن قطره باران که چکد از بر لاله
گردد طرف لاله از آن باران بنگار

پنداری تبخالهیی خردک بدمیده است
برگرد عقیق دولب دلبر عیار

وآن قطره باران که برافتد به گل سرخ
چون اشک عروسی است برافتاده به رخسار

و این هم یک دوبیتی بهاریه برای حسن ختام :
بهار آمد گلی با خود نیاورد
چرا آورد گل، اما گل درد
خزان جای بهاران را گرفته است
کدامین دست جاشان را عوض کرد؟(5)

منابع و مأخذ

-
- 1 - تذکرة الشعرا ، مؤلف : دولتشاه ، چاپ هند ، ص 19 .
 - 2 - فرهنگ فارسی ، داکتر محمد معین ، ص 2037 .
 - 3 - رجوع شود به صفحه :
- (- k43 tarikhaneh.com/Farsi/Damghan/MANOCHEHRI.ht)
- 4 - تاریخ ادبیات در ایران ، ج 1 ، ص 595 ، 596 .
 - 5 - رجوع شود به :
- دیوان منوچهری دامغانی ، نویسنده : سید محمد دبیر سیاقی، زوار، 1375 هـ.ق. ، ص 414 .
- k17 - 38.php www.khazzeh.com/archives/text/0003